



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌و دوم، شماره‌ی ۱۰۷۸ (۴۷ الکترونیک)، پنج‌شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۱، ۳۱ شوال ۱۴۴۳، ۵ مه ۲۰۲۲



تصویرسازی: تاتیانا بیشاک



چرخ‌دنده - ۲

آموزش مجازی! بودن یا نبودن؟

● سیدسروش طباطبایی پور

سؤال نظرسنجی چرخ‌دنده‌ی ۲:

به نظر شما کدام بخش از تجربه‌ی آموزش مجازی، در روزهای حضور بچه‌ها در کلاس درس، باقی بماند؟

پای شما نوجوانان را وسط بکشد و سؤال نظرسنجی چرخ‌دنده‌ی دوم خود را درباره‌ی این موضوع مطرح کند. فراموش نکنید فقط یک هفته فرصت دارید در نظرسنجی ما شرکت کنید و به قید قرعه، جایزه هم بگیرید.

راه‌های ارتباط با دوچرخه:

تلفن: شماره‌ی ۰۲۱-۲۳۰۲۳۴۰۴

شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۱۸ تا ۲۰

ای‌میل: docharkkeh1379@gmail.com

اینستاگرام: @docharkkeh_weekly

تلگرام: ۰۹۳۳۳۱۲۱۴۸۹

بخش دوچرخه در سایت همشهری آنلاین:
hamshahrionline.ir/service/Children

مجازی، به کمک آموزش حضوری بیاید و کیفیت جهان تعلیم و تربیت را ارتقا دهد. اما در این چند هفته که روی کرونا کم شد و همه‌ی بچه‌ها، بعد از حدود دو سال، دوستان و معلم‌ها و در و دیوار مدرسه‌شان را دیدند با اتفاق عجیبی روبه‌رو شدند؛ این که بیش تر مدارس، همه‌ی امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دنیای مجازی خود را به گونه‌ای جمع کردند که تو گویی انگار نه انگار تا دیروز، فضای مجازی دست در دست جهان آموزش گذاشته و چراغ تعلیم و تربیت را روشن نگه داشته بود و داشت کاری می‌کرد کارستان! چشم بستن بیش تر مدارس بر دو سال تجربه‌ی آموزش مجازی، انگیزه‌ای شد تا دوچرخه، دوباره

در روزهای اوج کرونا، وقتی مدرسه‌ها و معلم‌ها و دانش‌آموزان، منت اینترنت و تبلت و لپ‌تاب‌ها را می‌کشیدند و تنها راه تعلیم و تربیت، فقط همین فضای مجازی بود، همه تصور می‌کردیم دنیای جدید مجازی و دستاوردهایش، حتماً سیستم آموزش جهان را تغییر خواهند داد؛ سیستمی که لااقل در کشور ما، دهه‌ها بر پایه‌ی ارتباط چهره به چهره‌ی معلم و شاگرد و با امکاناتی نظیر گچ و تخته بنا شده بود. البته فکر می‌کنم همه با من موافق‌اید که هیچ چیز جای کیفیت آموزش حضوری را نمی‌گیرد؛ اما شاید همه امیدوار بودیم لااقل در دوره‌ی پسا کرونا، حضور بخش‌های جذاب آموزش

دیوار سیمانی

● معصومه معصوم‌زاده

امروز هر کس

رد می‌شود از کوچه‌ی ما

سبز است چشمانش

در پشت آن دیوار سیمانی

که دیگر نیست این جا

باغی ست؛

باغی که تصویرش

افتاده در چشمان عابرها

۴۶ عروسک، مربوط به اواخر دوره قاجار و اوایل دوره‌ی پهلوی اول و متعلق به «لوتی حسین» فرزند «کاکامحمد شیرازی»، از استادان و پیش‌کسوتان خیمه‌شب‌بازی در ایران است که از سوی مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خریداری و سپس به موزه‌ی ملی هنر و ادبیات کودک منتقل شد.

این عروسک‌ها پس از انجام مراحل اداری و بازدید کارشناسان سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی در روز ۳۱ فروردین ۱۴۰۱ از سوی این سازمان، مجوز ثبت ملی دریافت کرد و در فهرست آثار ملی کشور ثبت شد.

عروسک‌های «مبارک»، «پهلوان»، «سلیم خان» و... از جمله عروسک‌های این مجموعه هستند.

اگر دوست دارید این مجموعه‌ی عروسک‌های ملی و تاریخی را به همراه آثار دیگر این موزه‌ی جذاب تماشا کنید می‌توانید روزهای شنبه تا چهارشنبه ساعت ۹ تا ۱۶، به موزه‌ی ملی هنر و ادبیات کودک، واقع در خیابان دکتر فاطمی، خیابان حجاب، مرکز آفرینش‌های فرهنگی هنری کانون پرورش فکری سر بزیند.



«عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی» در موزه‌ی ملی هنر و ادبیات کودک ثبت ملی شدند

عروسک‌های ملی پوش!

• خسرو موسوی

ادبیات کودک کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ثبت ملی شده است. به گزارش روابط عمومی کانون پرورش فکری، این مجموعه شامل

ندارد؛ حالا قرن‌هاست که این عروسک‌ها دل کودکان و نوجوانان جهان را شاد کرده‌اند. به همین دلیل است که مجموعه‌ی «عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی» در موزه‌ی ملی هنر

میان ترکستان و چین قدیم)، آمده بودند و عروسک‌های ختایی عجیب و غریبی با خود آورده بودند که ما هرگز ندیده بودیم و به خیمه‌شب‌بازی پرداختند. این‌که از کجا آمده‌اند فرقی

به دست‌ها و سرشان نخ بسته‌اند. برخی هم محفظه‌ای برای جاشدن دست عروسک‌گردان دارند. با همین نخ‌هاست که زنده می‌شوند و در برابر تماشاگران زندگی می‌کنند. اگر این نخ‌های جادویی را نداشتند، فقط عروسک‌هایی عادی بودند، اما آن‌ها عادی نیستند؛ عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی‌اند.

خیمه‌شب‌بازی یکی از قدیمی‌ترین هنرهای نمایشی ایران و جهان است. قدمت و منشأ این هنر نمایشی به‌درستی مشخص نیست، برخی آن را به «کم‌دیا دل آرته» (کم‌دی مهارت، گونه‌ای از نمایش‌های مبتنی بر بداهه‌گویی که نخستین بار در ایتالیا شکل گرفت) منسوب می‌دانند و برخی دیگر از تاریخ‌دانان معتقدند که خیمه‌شب‌بازی از چین، ژاپن و هند به اروپا نفوذ کرده است.

«عطا ملک جوینی»، مورخ و ادیب بزرگ قرن هفتم هجری قمری در کتاب مشهور خود، «تاریخ جهان‌گشای جوینی» که تاریخ مغولان است، در روزگار «اوکتای خان»، پسر سوم «چنگیز خان مغول» نوشته است: «روزی خیمه‌شب‌بازان از ختا (شهری

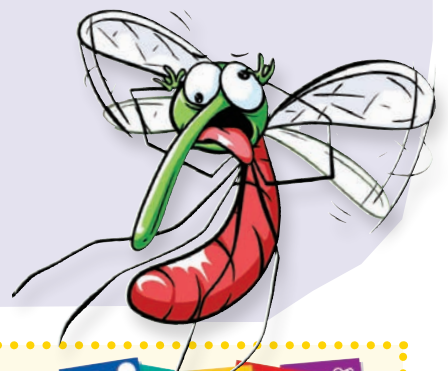
پشه‌ها چه رنگ‌هایی را دوست ندارند؟

بده بزینم!

از خود سیگنال‌های قرمز و نارنجی ساطع می‌کند. به گزارش سایت خبرآنلاین، «جفری ریفل» (Jeffrey Riffell) استاد زیست‌شناسی دانشگاه واشنگتن می‌گوید: «به نظر می‌رسد پشه‌ها برای یافتن آن‌چه در اطراف آن‌ها قرار دارد، از حس بویایی استفاده می‌کنند. وقتی ترکیبات خاصی مانند دی‌اکسیدکربن تنفس ما را استشمام می‌کنند، این رایحه چشم آن‌ها را تحریک می‌کند تا رنگ‌ها و الگوهای خاص بصری را که به میزبان مورد نظر آن‌ها ارتباط دارند، اسکن کرده و به سمت آن حرکت کنند.»

ریفل می‌گوید: «سؤالی که همیشه از من می‌کنند این است که چه کار کنیم تا پشه‌ها ما را نیش نزنند. من همیشه می‌گفتم سه نشانه‌ی اصلی وجود دارد که پشه‌ها را جذب می‌کند: نفس شما، عرق شما و دمای پوست. اما در این مطالعه به نشانه‌ی چهارم رسیدیم و آن رنگ قرمز است که نه تنها در لباس شما یافت می‌شود، بلکه در پوست همه‌ی افراد با هر رنگ پوستی دیده می‌شود.» پس اگر دوست دارید پشه‌های خانه مدام دور گوشتان وزوز نکنند و نگویند «بده بزینم!»، بهتر است بیش‌تر از لباس‌هایی با رنگ‌های سبز، بنفش، آبی و سفید استفاده کنید.

اگر شما هم مثل «ایرج طهماسب» و مهمان‌هایش در برنامه‌ی «مهمونی» از نیش پشه‌ی خانه‌تان در امان نیستید، بد نیست بدانید مطالعات جدید دانشمندان دانشگاه واشنگتن، نشان می‌دهد پشه‌ها به سمت رنگ‌های خاصی جذب می‌شوند و از برخی رنگ‌ها دوری می‌کنند. به گزارش سایت روزنامه‌ی «دیلی میل» و به نقل از مجله‌ی علمی «ارتباطات طبیعت» (Nature Communications)، بر اساس این مطالعات، پشه‌ها به سمت رنگ‌های قرمز، نارنجی، سیاه و فیروزه‌ای جذب می‌شوند و از رنگ‌هایی مثل سبز، بنفش، آبی و سفید دوری می‌کنند. به همین دلیل است که پشه‌ها میزبان خود را پیدا می‌کنند، چون پوست انسان بدون در نظر گرفتن رنگ‌دانه‌ها،



جشنواره‌ی «کتاب‌های اقتباسی ادبی کودک و نوجوان»

جشنواره‌ی برای آثار کهن

کمک کند. این جشنواره فرصتی است تا بتوان کاستی‌های موجود در حوزه‌ی ادبیات اقتباسی کودک و نوجوان ایران را پس از انتخاب آثار به صورت علمی بازبایی و اعلام کرد.

تا حالا ناشرانی هم چون «پرتقال»، «مهرستان»، «انتشارات کودکان»، «رود آبی»، «سوره‌ی مهر»، «نشر ثالث» و «انتشارات مدرسه»، برخی کتاب‌های اقتباسی خود را برای بررسی به دبیرخانه‌ی جشنواره ارسال کرده‌اند.

نخستین جشنواره‌ی «کتاب‌های اقتباسی ادبی کودک و نوجوان» از سوی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی برگزار می‌شود. این جشنواره با همت «مریم جلالی»، رئیس کارگروه ادبیات کودک و نوجوان انجمن ترویج زبان و ادب فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی برپا شده است. «مهدخت پورخالقی چترودی»، عضو انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی و استاد تمام دانشگاه فردوسی مشهد، دبیر نخستین دوره‌ی این جشنواره است و به گفته‌ی او قرار است این جشنواره هر دو سال یک‌بار برگزار شود.

بر اساس این گزارش، ادبیات کلاسیک و اقتباس از آن در ساخت بنیان‌های فکری کودک و نوجوان بسیار تأثیرگذار است و نگاه آن‌ها را به زندگی گذشتگان معطوف کرده و راه‌گشای زندگی آینده‌ی آن‌ها می‌شود. به همین خاطر پس از جشنواره‌ی داستان‌های دینی کودک و نوجوان، رئیس کارگروه ادبیات کودک و نوجوان این انجمن، شکل‌گیری نخستین جشنواره‌ی کتاب‌های اقتباسی ادبی کودک و نوجوان را لازم و ضروری دانست تا این جشنواره به جلوگیری از اقتباس‌های ادبی شتاب‌زده و بی‌کیفیت در ادبیات کودک و نوجوان کشور



همشهری

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی توج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی چهارم، دوچرخه)
تلفن: ۲۲۰۲۳۱۰۰

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۴۰۱

نمابر: ۲۳۰۲۳۴۸۴

ای‌میل: docharkheh1379@gmail.com

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkheh_weekly

hamshahrionline.ir/service/Children

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ‌فلک)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر) و نیلوفر نیک‌بندیاد
آلتیه: علی مولوی (مدیر هنری) با سپاس از بخش‌های گوناگون روزنامه‌ی همشهری

خانه فیروزهای



تصویرگری: یاسمن رضائیان

امروز معلممان گفت: «بچه‌ها، دیگر زمانی تا امتحانات پایان‌ترم نمانده. اگر هنوز قسمت‌هایی از درس را یاد نگرفته‌اید، زودتر دست‌به‌کار شوید.» بعد از این حرف، همه‌ی ما در کلاس افتاد. انگار که هیچ‌کدام از بچه‌ها از امتحان‌های خرداد خبر نداشتند. چند ثانیه‌ای کلاس شلوغ بود تا این که همه چیز به حالت قبل برگشت. اما در من حس‌ی بیدار شده بود که نگذاشت به حالت قبلی‌ام برگردم. داشتم به زمان و به پایان‌هایی که از راه می‌رسیدند فکر می‌کردم. با خودم فکر کردم، گاهی زمان به سر می‌رسد و ما به نقطه‌ی پایان یک ماجرا می‌رسیم، بدون این که برای پایان آماده باشیم. عجیب است که از پایان خبر داریم، اما انگار آن را فراموش می‌کنیم. درست مثل اتفاقی که امروز در کلاس افتاد. چه کسی بود که بگوید من خبر نداشتم خرداد زمان امتحانات است؟ آن همه‌ی هم از بی‌خبری نبود. از فراموش کردن بود.

زندگی پر از نقطه‌های پایان است

به پایان‌هایی فکر کردم که اغلب آن‌ها را دور می‌دیدم. به کودکی‌ام برگشتم. کوچک که بودم همه چیز را دور می‌دیدم. چنان رها بودم که انگار از جنس بی‌نهایت بودم. هیچ پایانی برای من وجود نداشت. آن روزها شبیه به بادبادکی بودم که نخ آن رها شده بود. پیش می‌رفتم، بدون این که نقطه‌ی پایانی در ذهن داشته باشم. اما واقعیت این است که زندگی پر از نقطه‌های پایان است. برای درک پایان‌ها، نیازی نیست راه دوری بروم. همین که زنگ تفریح می‌خورد یعنی پایان یک کلاس فرا رسیده است. زنگ خانه که می‌خورد یعنی پایان یک روز دیگر در مدرسه فرا رسیده است. و هنگامی که شب می‌شود، یعنی یک روز دیگر تمام شده است و من با سفر به

پایان‌هایی که فراموش کرده‌ام

● یاسمن رضائیان

خودم آدمم. یا کریمی آمده بود و پشت پنجره‌ی کلاس نشسته بود. حواس بچه‌ها بی‌یاکریم رفته بود و معلم سعی می‌کرد آن‌ها را به کلاس برگرداند. به بال‌های یا کریم نگاه کردم. همیشه فکر می‌کردم پرنده‌ها رهاترین موجودات روی زمین هستند. فکر می‌کردم آن‌ها

می‌توانند به هر جا که دوست دارند بروند و مرزها را پشت سر بگذارند. اما حالا و با این فکر عجیبی که در سرم افتاده بود، نظرم تغییر کرد. حتی پرنده‌ها هم نمی‌توانند به دور دست‌ترین مکان‌ها بروند. برای پرواز آن‌ها هم حدی وجود دارد و آن‌ها نیز

دنیا‌ی خواب یک شبانه‌روز را پشت سر گذاشته‌ام و به استقبال شروعی دیگر رفته‌ام. شروعی که آن‌هم خیلی زود به نقطه‌ی پایان می‌رسد.

من پرنده نیوده‌ام که بدانم

با صدای شور و خنده‌ی بچه‌ها به

نقطه‌ی پایانی دارند. اما این نقطه‌ی پایان کجاست؟ من هیچ‌وقت پرنده نیوده‌ام که بدانم. وقتی زنگ خانه خورد، بچه‌ها هنوز دربار‌ه‌ی امتحان‌های خرداد حرف می‌زدند. انگار واقعاً حواسشان به امتحان‌ها نبوده و با حرف معلم به خودشان آمده بودند. ذهن خیال‌باف من اما بی‌پایان‌های دیگر رفته بود. از خودم پرسیدم: «آیا من همیشه برای همه‌ی پایان‌هایی که در زندگی تجربه خواهیم کرد آماده خواهیم بود؟ اصلاً می‌شود برای همه‌ی پایان‌ها آماده بود؟ شاید هم بعضی از آن‌ها بی‌مقدمه از راه می‌رسند.»

چه قدر خوب است باران بگیرد

یاد خواب دیشب افتادم. در خیابان بودم و هوا بهاری بود. در خواب داشتم به رؤیاهایم فکر می‌کردم که باران گرفته بود. از این که باران بی‌مقدمه از راه رسیده بود تعجب کرده بودم، اما خوشحال هم بودم. در خواب با خودم گفته بودم چه قدر قشنگ است وقتی به خیال‌هایت فکر می‌کنی، باران ببارد. بله، بعضی از پایان‌ها بی‌مقدمه از راه می‌رسند. در خواب، هوای بهاری بی‌مقدمه تمام شده بود و یک باره باران گرفته بود. از آن باران‌هایی که از دل آسمان آفتابی می‌بارند. با خودم گفتم: «پس پایان‌ها همیشه هم نگران‌کننده نیستند. آن‌ها می‌توانند خبری خوش با خودشان بیاورند.» از این فکر دلم آرام شد. مسیرم را تغییر دادم تا از زیر سایه‌ی درختان آن طرف خیابان بروم.

بعد چشمم به آسمان افتاد. خبری از ابرهای باران‌زنا نبود اما با خودم گفتم: «هیچ بعید نیست بارانی بهاری یک باره از راه برسد.» و راستش ته دلم از این فکر خوش حال شدم. چه قدر خوب است وقتی دارم به اتفاقات خوش یک باره فکر می‌کنم، باران بگیرد.

معجزه در

مرتب‌های نور است

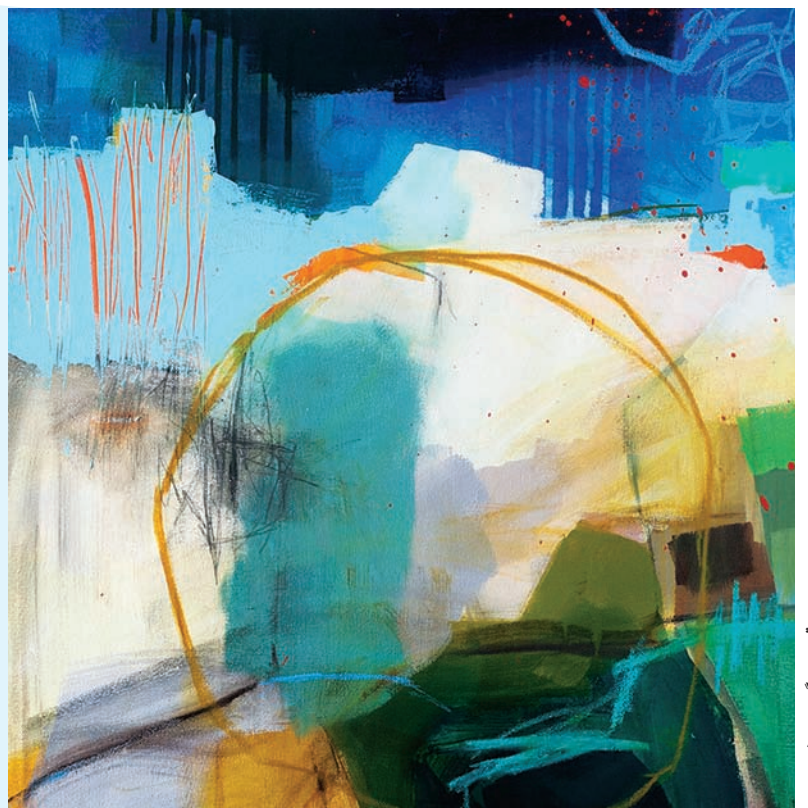
● یاسمن رضائیان

پنج‌شنبه، تا نیمه‌های شب بیدار می‌مانم. یاد در رؤیایی که کتاب‌ها برایم می‌سازند غرق می‌شوم یا به دور دست‌های خیال‌های شیرین خودم سفر می‌کنم. بیدار می‌مانم و بیدار می‌مانم تا بامداد از راه برسد. در بامداد، معجزه رخ می‌دهد و این معجزه هر روز تکرار می‌شود. خورشید کم‌کم به آسمان بر می‌گردد و نور، جهان را روشن می‌کند. انگار نور بر نسیم سوار می‌شود و از هر جا که گذر می‌کند رد روشنایی را به جا می‌گذارد. جغرافیای عبور نسیم و نور، وسیع می‌شود و بعد به خودم می‌آیم و می‌بینم هر چهار سوی جهان اطراف من روشن شده است.

و اوج این معجزه در مرتبه‌های نور است. از کم به بسیار، از تاریکی به گرگ‌ومیش و از گرگ‌ومیش به روشنایی. از روشنایی به نور مطلق. گاهی فکر می‌کنم نور و مرتبه‌هایش در قلب من نیز جریان دارد. هوای قلبم گاهی گرگ‌ومیش می‌شود، گاهی حتی تاریک است و شب‌ها در آن طولانی می‌شوند. گاهی اما نور چنان می‌تابد که از روشنایی آن تمام جانم روشن می‌شود. گاهی این روشنایی چنان عمیق است که گرما را هم در وجودم احساس می‌کنم.

و درست همین لحظه‌ی تابش نور است که کشف اتفاق می‌افتد. در پناه روشنایی قلبم، چیزهایی را می‌بینم که تا به حال ندیده بودم. دل گرمی‌ها و امیدها را کشف می‌کنم و برای شروع روزی تازه آماده می‌شوم.

روزهای جمعه با بازگشت از سفری درونی آغاز می‌شوند. سفری که در پی آن عطر خنک نسیم بامداد بر جانم نشست است و گرمای بالاترین مرتبه‌ی نور، مرا به ادامه‌دادن امیدوار کرده است.



تصویرگری: یاسمن رضائیان

نگاهی به مشکلات پیرامون
بازگشایی حضوری مدرسه‌ها



وقتی ما دور از اجتماع بزرگ‌تر شدیم!

• بردیا بادپر



این روزها آموزش حضوری برای خودش داستان‌های عجیبی دارد! از اسفند سال ۱۳۹۸ که مدرسه‌ها به دلیل شیوع کرونا تعطیل شدند تا فروردین ۱۴۰۱، نزدیک به ۲۶ ماه می‌گذرد؛ به دبستانی‌ها و کلاس اولی‌هایی که مدرسه و آموزش حضوری را ندیدند کاری ندارم، اما می‌خواهم به مدرسه‌ی خودمان و دانش‌آموزان پایه‌ی هشتم و نهم سر بزنم، چون از ابتدای هفته‌ی سوم فروردین که به مدرسه برگشتیم، متوجه شدم خودم و بسیاری از دوستانم قوانین مدرسه را فراموش کرده‌ایم! البته در گفت‌وگویی که با دانش‌آموزان مدرسه‌های دیگر داشتیم، متوجه شدم که این موضوع در همه‌ی مدرسه‌ها شایع شیرین‌تر است.

همه می‌دانند چه خبر است

در مدرسه‌ی ما بیش‌تر معلم‌ها و همه‌ی معاون‌ها و حتی مدیر مدرسه، رابطه‌ی دوستانه و صمیمانه‌ای با دانش‌آموزان دارند. بماند که بعد از بازگشت ما به مدرسه، وضعیت به شکل خاصی عوض شده و شوخی‌ها و رفتارهای عجیبی از بعضی دوستانمان می‌بینیم! البته معلم‌هایی هم هستند که حتی ساده‌ترین شوخی‌ها را جدی



می‌گیرند. مثلاً در همین مدت کوتاه، یکی از معلم‌ها چندبار هم کلاسی‌هایم را تنبیه بدنی کرده است. آن‌ها خودشان اعتراضی نکردند، اما من مسئله را با مدیر و معاون پایه‌ی نهم مطرح کردم و آن‌ها از من تشکر کردند.

مدیر به من گفت مطابق ماده‌ی ۷۷ آئین‌نامه‌ی انضباطی مدارس: «اعمال هرگونه تنبیه از قبیل اهانت، تنبیه بدنی و تعیین تکالیف درسی جهت تنبیه، ممنوع است.»

البته بر اساس ماده‌ی ۷۴ این آئین‌نامه، «قصور و سهل‌انگاری دانش‌آموزان نسبت به انجام وظایف خود تخلف محسوب می‌شود. مدیر، شورای مدرسه، معاونان و مربیان موظف‌اند قبل از اعمال هرگونه تنبیه از وضع و موقعیت محصل آگاهی یابند و در جست‌وجوی انگیزه و علت تخلف برآیند و نسبت به رفع آن اقدام کنند.»

اما می‌خواهم به پشت‌میزها برگردم؛ جایی که ما می‌نشینیم و منتظر می‌مانیم تا دبیر وارد شود. بعد دبیر وارد می‌شود و حالا برخی از هم‌کلاسی‌هایم فراموش می‌کنند جلوی پای دبیر بایستند!

یا مثلاً روز اول این‌قدر موی همه‌ی ما بلند بود که حیاط مدرسه بیش‌تر شبیه سالن مد شده بود! معاون پشت بلندگو از همه درخواست کرد موهای

خود را مرتب و کوتاه کنند. دو هفته طول کشید و هنوز موها بلند بودند. بسیاری از دانش‌آموزان اعتراض داشتند که اصلاً چرا باید موهایمان را کوتاه کنیم. شاید دوباره مدرسه‌ها آنلاین شود. معلوم نیست که! و این‌قدر جر و بحث کردند که کار به هشدار انضباطی کشید.

بقیه‌ی رفتارها را هم نمی‌گویم. هم معلم‌ها می‌دانند چه خبر است و هم دانش‌آموزان!

عادت به آموزش آنلاین

بند ۹ ماده‌ی ۶۸ آئین‌نامه‌ی انضباطی مدارس، به «خودداری از



عکس‌ها: علیرضا طهماسبی / آرشیو عکس روزنامه‌ی هشت‌پنجره

به چت کردن! وقتی معلم ببیند و اعتراض کند، می‌گویند: «گوشی بخشی از آموزش است دیگر!» بعد پای معاون و مدیر به کلاس باز می‌شود و معاون با صورت برافروخته، یک به یک قوانین مدرسه را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «تعجب می‌کنم چه‌طور فراموش کرده‌اید؟»

نمی‌خواهم برگردم

ما بزرگ‌تر شده‌ایم آقای معاون! نه در محیط مدرسه که در خانه بزرگ شدیم؛ بسیاری از ما ساعت‌های زیادی از روز را در خانه تنها بودیم، والدین شاغل بودند



به کار بردن وسایل تجملی و آرایش و پرهیز از همراه آوردن اشیای گرانبها و وسایل غیر مرتبط با امور تحصیلی به مدرسه. تأکید دارد و کارشناسان، تلفن همراه را مصداق بند ۹ این ماده می‌دانند.

اما حالا تلفن همراه به یک مشکل جدی تبدیل شده است. چون در دو سال و اندی آموزش آنلاین، حتی برای کسانی که از لپ‌تاپ برای آموزش استفاده می‌کردند، تلفن همراه برای ارسال برخی تکالیف یا حضور در گروه‌های آموزشی، نیازی جدی بود و این عادت چنان پایدار شده که تقریباً در کیف همه‌ی بچه‌ها یک گوشی تلفن همراه که در حالت سکوت یا پرواز قرار گرفته وجود دارد.

بعضی از هم‌کلاسی‌هایم حتی در زمان استراحت کلاس، شروع می‌کنند و ما بودیم و فضای مجازی و مدرسه‌ی آنلاین! یک تی‌شرت مناسب می‌پوشیدیم که اگر دوربین کلاس باز شد، سر و وضعمان درست باشد. دخترها هم که مقنعه می‌پوشیدند.

وقتی دوربین کلاس بسته بود، خوراکی می‌خوردیم و دراز می‌کشیدیم و حال و روزمان هیچ شباهتی به یک دانش‌آموز نداشت. زمان می‌خواهد تا یادمان بیاید.

راستش را بخواهید با همه‌ی راحتی و آسایش آن روزها، واقعاً دلم نمی‌خواهد به خانه برگردم و با زنگ هشدار تلفن همراه، سر کلاس حاضر شوم در حالی که بوی قورمه‌سبزی و صحبت‌های اعضای خانواده با صدای معلم در هم می‌پیچد.



کرده‌ام! اصلاً برای این چیزها که احضار نمی‌کنند مدرسه!

حیاط مدرسه ساکت است و از خنده و جیغ و داد بچه‌ها خالی. خانم مرادی در دفتر مدرسه است. در می‌زند. سلام می‌کنم. خانم مرادی اشاره می‌کند که بنشینم. با تردید روی صندلی می‌نشینم. خانم مرادی همان‌طور که کارنامه‌ها را مهر می‌زند، شمرده می‌گوید: «خانم قوچانی امروز اومده بود مدرسه به خاطر شماها...»

زنگ تلفن مدرسه می‌پرد و وسط حرف‌هایش. سؤالی در سرم می‌چرخد: «به خاطر ما؟ چرا؟»

خانم مرادی عصبانی می‌شود: «برای موجه کردن غیبت جلسه‌ی امتحان، باید نامه‌ی استعلاجی از دکتر بیارین. قبلاً هم گفتم!»

تلفن را که قطع می‌کند، هنوز عصبانی است: «بنده‌ی خدا فکر می‌کرد سر ماجرای اومدن اورژانس، بچه‌ها شوکه شدن و امتحان رو خراب کردن! نمی‌دونه شماها اصلاً درس نمی‌خونین!» کارنامه را می‌دهد دستم و خیره می‌شود به من. همه‌ی نمره‌هایم بالای ۱۸ است، به غیر از هندسه.

خانم مرادی ادامه می‌دهد: «به خاطر شماها از مدیر خواهش کرد تا برگه‌ی تجدیدی‌ها رو دوباره خودش تصحیح کنه... با مسئولیت خودش به همه‌تون نمره‌ی قبولی داد!»

بین بچه‌ها شایعه شده بود که برگه‌ی هندسه را داده‌اند به دبیر دیگری که تصحیح کند. گیج می‌پرسم: «الآن کجا هستن؟»

سه نفر از هم کلاسی‌هایم وارد دفتر می‌شوند. سلام می‌دهند و با تعجب به من نگاه می‌کنند.

خانم مرادی از جایش بلند می‌شود و کارنامه‌ها را در کشوی میز می‌گذارد: «زنگ زدم تا خودتون بیاید مدرسه و ازش تشکر کنید، اما حالش خوش نبود، رفت.»

خانم مرادی حرف می‌زند. حرف می‌زند. حرف می‌زند. و من به خانم قوچانی فکر می‌کنم. فکر می‌کنم. فکر می‌کنم.



هندسه‌ی اورژانسی

● زهرانوری

که بابا سرکار است و گرنه توی دردرس می‌افتادم. تا به مدرسه برسم، به هزار و یک احتمال فکر می‌کنم. شاید یک خبر چین لود داده که قبل از امتحان هندسه، ماشین قوچانی را پنجر

از سرم می‌گذرد که زنگ بزنگ مدرسه و حالش را ببرسم، اما زنگ نمی‌زنم. نیمه‌های تیرماه، خانم مرادی تلفن می‌زند. احضار می‌شوم مدرسه. قلبم تندتند می‌زند. شانس آورده‌ام

بابا کلافه گفت: «این چندمین باره که دفترش رو جا گذاشته؟» قوچانی سعی کرد به خودش مسلط باشد: «مسئله چندمین بار نیست، من وظیفه دارم که والدین رو در جریان امور درسی بچه‌ها بذارم.»

نمی‌توانستم به چشم‌های قوچانی نگاه کنم. وقتی بابا این جور ی از من دفاع می‌کرد، حس خوبی داشت. هر چند می‌دانستم، سرزنش‌هایش در خانه، در انتظارم بود. قوچانی دیگر چیزی نگفت. ماجرا را که برای سیما می‌گویم، لبخند می‌زند: «دم بابات گرم! قوچانی دیگه به کسی نمی‌گه مامان و باباش رو بیاره مدرسه!»

چند روز بعد، سرگروه هندسه می‌شوم. سیما موزیانه می‌گوید: «داره ازت دل جویی می‌کنه! شدی نورچشمی!» نگران می‌گویم: «تلافی می‌کنه بالأخره! بین کی گفتم. اگه تجدیدم نکرد!»

تابستان، گرم و تند شروع می‌شود. در روزهای داغ تابستان، گاهی به قوچانی فکر می‌کنم. نگرانش می‌شوم و گاهی

قوچانی رنگش پریده است و از درد، صورتش منقبض شده. برای اولین بار دلم برایش می‌سوزد، اما نمی‌توانم او را ببخشم. هر وقت بابا تهدید می‌کند، دیگر مدرسه نمی‌آید.

بخشیدن قوچانی سخت‌تر می‌شود. به سؤال‌های هندسه نگاه می‌کنم. کاملاً معلوم است قوچانی امتحان نگرفته، انتقام گرفته!

اولین روزی که دیدمش، از او خوشم آمد. خوب درس می‌داد. ته‌لپچه‌ای داشت که وقتی حرف می‌زد، صدایش گرم و مهربان‌تر می‌شد. در نگاهش غمی بود که چهره‌اش را عمیق‌تر نشان می‌داد، اما بعد از آن ماجرا، با او سرلیج افتادم. وقت درس دادن هم نگاهش نمی‌کردم. اگر اتفاقی او را در راهروی مدرسه می‌دیدم، سلام نمی‌کردم. جنگ را خودش شروع کرده بود!

زیرچشمی حواسم به قوچانی است؛ حالش خوب نیست. دستش را به صندلی می‌گیرد و مثل درختی که تنه‌اش را با تبر زده باشند، می‌افتد زمین!

جلسه‌ی امتحان به هم می‌ریزد. بچه‌ها بالای سرش جمع می‌شوند. صدای جیغ دخترها در کلاس می‌پیچد. بعضی گریه می‌کنند. مراقب امتحان، بچه‌ها را از دور معلم هندسه، کنار می‌زند. کلاس را خالی می‌کنند و ما را به کلاس دیگری می‌فرستند. آمبولانس که می‌رسد، فقط به یک سؤال فکر می‌کنم؛ اگر به هوش نیاید چه؟!

اگر آن ماجرا پیش نمی‌آمد، قوچانی می‌توانست معلم محبوبم باشد و من، شاگرد خوبی برای درس هندسه. اما بعد از آن روز، با هندسه و قوچانی لج کردم. باور نکرد تمرینات هندسه را حل کرده‌ام. باور نکرد برنامه‌ی کلاسی‌ام را اشتباهی آورده‌ام!

آن روز وقتی جلوی دفتر مدرسه ایستاده بودم، قسم خوردم که هرگز او را نمی‌بخشم. بابا کلافه به ساعتش نگاه می‌کرد. زیر نگاه سنگین دبیر ادبیات، گونه‌هایم سرخ شده بود. سرم را انداختم پایین تا چشمم به بچه‌ها و معلم‌ها نیفتد.

صدای فریاد خانم مرادی از پشت میکروفن، مدرسه را می‌لرزاند. معلم هندسه را به بابا نشان دادم که داشت چندتایی قرص را با لیوانی آب، سر می‌کشید. خانم مرادی آمد جلوی در، با لبخندی که فقط مال والدین بود پرسید: «با کی کار داری دریا؟» سرم را انداختم پایین: «خانم قوچانی گفتن بابام بیاد مدرسه!»

خانم مرادی سری به تأسف تکان داد. قوچانی آمد جلوی در. سلام داد و گفت: «ازتون خواستم بیاید که...»

بابا نگذاشت حرفش تمام بشود: «خانم! من کارمند دولتم... بی‌کی نیستم که برای جا گذاشتن یه دفتر پیام مدرسه.»

بچه‌ها از حیاط مدرسه وارد راهرو می‌شدند. از پله‌ها که بالا می‌رفتند، ما را تماشا می‌کردند؛ شده بودم فیلم سینمایی! لابه‌لای بچه‌ها، سیما را دیدم که دستی تکان داد.

یک چمن بخند

● افسون امینی



آسمان صبر تو چه زود

تار می‌شود

یا زبان پر کنایه‌ات

نیش مار می‌شود!

من ولی

مثل یک درخت

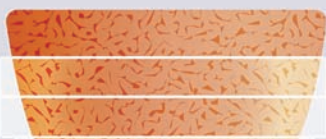
دل سپرده‌ام به این هوای دم به دم

به آفتاب و ابر

یک چمن بخند

باغ غم‌گرفته‌ی مرا ببین!

نوبهار می‌شود!



تصویرگری: کاسپار

با کفش بازیافتی

سوار هواپیمای مافوق صوت شوید!

• سیدسروش طباطبایی پور

چرخ زدن در دنیای علم و فناوری، آدمی را حیران می‌کند؛ و گاهی این حیرت، ما را به فکر وامی‌دارد تا به طبیعت اطرافمان بیش از گذشته، توجه کنیم و با آن دوست شویم.

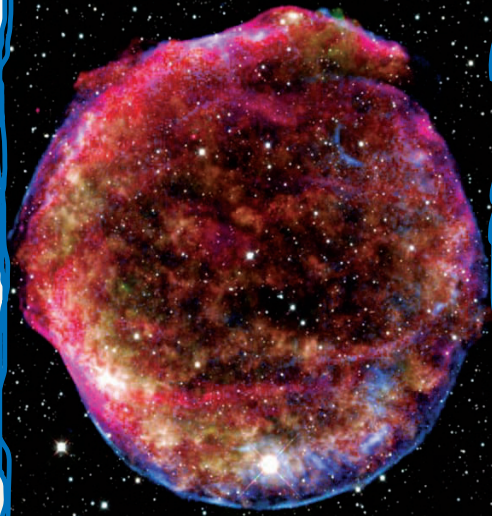


چرخه‌ی مصرف!

به طور تقریبی، در هر دقیقه، یک میلیون بطری پلاستیکی در سراسر جهان فروخته می‌شود که نیمی از آن‌ها بازیافت می‌شوند. بطری‌های پلاستیکی مصرف شده که از ترکیب شیمیایی «پلی اتیلن ترفتالات» ساخته شده‌اند هر روز کاربرد بیش تری می‌یابند. گاهی یک بطری پلاستیکی خالی در شکل محصولات دیگری مثل لباس، مصالح ساختمانی، لوازم خانگی، کیف و یا کفش، به چرخه‌ی مصرف باز می‌گردد. حالا یک شرکت تولید پوشاک و محصولات ورزشی، کفشی را به بازار عرضه کرده که از زباله‌های پلاستیکی تولید شده است. در این محصول، ۱۱ بطری پلاستیکی شناور در اقیانوس به کار رفته تا یک جفت از این کفش‌ها ساخته شود. حتی بند این کفش هم از بازیافت بطری‌های پلی اتیلنی تولید شده است.



ابرنواختر!



سیگنال‌های دریافتی از تلسکوپ‌ها، خبر از انفجار عظیم و درخشان ستاره‌ای در یکی از کهکشان‌های همسایه‌ی ما می‌دهد. به این پدیده، «ابرنواختر» می‌گویند. این انفجار زمانی رخ می‌دهد که یک ستاره‌ی پر جرم و در حال مرگ، به طور ناگهانی منفجر شده و مقدار زیادی نور تولید کند. این تصویر، ترکیبی از باقیمانده‌ی ابرنواختر تیکو است که با استفاده از رصدهای مادون قرمز و اشعه‌ی ایکس از تلسکوپ «اسپیتزر» ناسا و رصدخانه‌ی پرتو ایکس «چاندرا» و رصدخانه‌ی «کالار آلتو» ساخته شده است.

مافوق صوت بی صوت!



هواپیمای فوق پیشرفته و مافوق صوت «ایکس ۵۹» ناسا، بالأخره توانست تست‌های زمینی خود را در زمینه‌ی سازه در تونل باد با موفقیت به پایان برساند. شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این هواپیما، کم صدا بودن آن است. تولید صدای بالا، یکی از مشکلات گسترش و تولید هواپیماهای مافوق صوت مسافربری است؛ به حدی که پرواز آن‌ها را روی مناطق مسکونی دچار مشکل می‌کند.

ساختار کشیده، نوک تیز، بال مثلثی شکل و موتورهایی که در انتهای آن قرار گرفته، به کاهش صدای این هواپیما در سرعت‌های بالاتر از صوت کمک فراوانی می‌کند.

در ساخت این پروژه، شرکت «لاکهید مارتین» (Lockheed Martin Corporation) به ناسا کمک می‌کند. این شرکت هم‌اکنون یکی از پیمانکاران صنایع جنگ‌افزاری جهان است. از محصولات تولید شده توسط این شرکت می‌توان به هواپیمای جنگی «اف ۱۶» اشاره کرد.

ریموند کاستنر (Raymond Castner)، یکی از مدیران ناسا و از مسئولان پروژه‌ی ایکس ۵۹ می‌گوید دلیل مهم به کار بردن این محصول، آزمایش ایده‌ی ساخت موتورهای فراصوت بدون سر و صدا بوده و ناسا قصد دارد امکان شکسته شدن دیوار صوتی بدون سر و صدای زیاد را نشان داده و واکنش عموم مردم را نسبت به این موضوع بسنجد.

شکارچی ماهی مرکب!



اخیراً بقایای موجود دریایی غول پیکری با دندان‌های بزرگ در کوه‌های آلپ پیدا شده. این موجود، در دسته‌ی ماهی خزنده‌سانان یا ایکتیوسورها قرار دارد که تقریباً ۲۵۰ میلیون سال پیش ظاهر و ۹۰ میلیون سال پیش هم منقرض شدند. دیرینه‌شناسان در گذشته تصور می‌کردند این موجود عظیم‌الجثه، بی‌دندان است، اما حالا با کشف این بقایا، دریافتند این گونه از موجودات می‌توانستند با دندان‌های خود، ماهی مرکب را به دام بیندازند. طول نوع غول پیکر ماهی مرکب، به ۱۳ متر می‌رسد؛ حالا خودتان اندازه‌ی شکارچی ماهی مرکب را حساب کنید!

از واجبات

دوست داشتنت
واجب است
مثل دیدن اخبار
برای پدر بزرگ



تصویرگری: جیسون میسونیو

زهرامحمدی‌نژاد
۱۷ ساله از هرمزگان



عکس: فریدا زینالی

جای دوری نمی‌روم

جای دوری نبوده‌ام
جای دوری نمی‌روم
به آشپزخانه می‌روم
تا گلدان‌ها را آب بدهم
به گندم‌زار پدر
تا با خیالت جای بنوشم
و زود برگردم
به دل آسمان
تا در خواب ببینمت
به دشت موسیقی
و دره‌ی کلمه‌های از تو نوشتن می‌روم
زود برمی‌گردم
جای دوری نمی‌روم
آن قدر نزدیک
که با سلامت زود برگردم

ساره افتخاریان
۱۵ ساله از مشهد

باتو

گل‌های پیراهنم را
سنجاق می‌کنم
به موهای باد
بی تو چه فرقی می‌کند
بهمن باشد یا اردیبهشت
هر روز
در من جوانه می‌زنی
و شکوفه باران می‌کنی
گام‌های ابیاتم را
و پرشکوفه می‌کنی
دهان شعرهایم را

فاطمه عبدالهی
۱۴ ساله از بندر سیراف



عاشق

آسمان آبی بود
باد لابه‌لای درخت‌ها می‌رقصید
دل‌م دویدن می‌خواست
سر بلند کردم تا آسمان را ببینم
درخت‌ها به خواستشان رسیدند
مدت‌هاست
«سربه‌هواجان» صدایم می‌زنند

مهدیه آذرپرند
۱۴ ساله از شهسوار



تصویرسازی: زینب علی‌سرکاز باکدشت

چرخ دنده - ۱

استقبال از نظر سنجی دو چرخه بدک نبود. طبق قرار در این جابه نظر تعدادی از همراهان دو چرخه اشاره خواهیم کرد. یادآوری می‌کنیم برای شرکت در نظر سنجی‌های چرخ‌دنده، تنها یک هفته فرصت دارید.

سؤال چرخ‌دنده‌ی شماره‌ی ۱:

در اردیبهشت، از چه روش مناسبی برای مرور درس‌ها استفاده می‌کنید؟ تجربه‌ی خود را درباره‌ی مرور درسی که موفق بودید، با نوجوان‌های دو چرخه‌ای به اشتراک بگذارید.

و اما تعدادی از نظرهای دریافته‌ی درباره‌ی سؤال شماره‌ی ۱:

حسین افشار: برای مرور هر درس، یکی از راه‌هایی مرور، روش مباحثه با یکی از هم‌کلاسی‌های مشتاق و هم‌تراز است...
متینا عروجی: مرور بی‌وسواس با صرف زمانی کوتاه. در عوض، باید با تمرکز بیش‌تر درس‌ها را مطالعه و مرور کنیم.
وجیهه جوادی: در طول سال تحصیلی، از هر درس فیش‌های خلاصه‌نویسی تهیه کنیم و از روی آن‌ها در اردیبهشت‌ماه، چندین بار مرور کنیم.

راه‌های ارتباط با دو چرخه:

تلفن: شماره‌ی ۰۲۱-۲۳۰۲۳۴۰۴، شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۱۸ تا ۲۰
ای‌میل: docharkkeh1379@gmail.com
اینستاگرام: [@docharkkeh_weekly](https://www.instagram.com/docharkkeh_weekly)
تلگرام: ۰۹۳۳۴۱۲۴۸۹
سایت همشهری آنلاین: hamshahrionline.ir/service/Children

حرف من!

بعد از کلمات، موسیقی پاسخ‌گوی ابراز احساسات انسان است. موسیقی، روحمان را جلا می‌دهد، نشاط را برای وجودمان و لبخند را برای لب‌هایمان به‌ارمغان می‌آورد. انگشتانی که روی کلایه‌های سیاه و سفید پیانو می‌رقصند، آهنگی گوش‌نواز برایمان می‌نوازند و گویی قلبمان را بیدار می‌کنند. با موسیقی لبخند می‌زنیم، به هیجان می‌آییم، اشک می‌ریزیم و خاطرات را مرور می‌کنیم؛ گویی بخشی از ماست، تکه‌ای جدانشدنی از قلبمان. روشنایی روحمان کم‌رنگ می‌شود و احساس دل‌را فراموش می‌کنیم، اگر موسیقی نباشد. فرشته ساسانیان اصل ۱۴ ساله از تهران

چرخ موسیقی نباشد!



عکس: ملیکا غلامی از تهران

نگاهی به عکس‌های زیبا و هوایی «تیموتی مون»

گاهی به پایین نگاه کن!

● علی مولوی

همیشه که نباید به بالا و آسمان نگاه کنیم و به خاطر زیبایی و شکوه آسمان و تمام آن چه بالای سر ماست، خداوند را ستایش کنیم. گاهی هم می‌شود مثل پرده‌ها هنگام پرواز، به پایین نگاه کنیم. این جاست که رنگ‌ها، طیف‌ها و شکل‌هایی را می‌بینیم که پیش از این هرگز ندیده‌ایم. این جاست که به خاطر این تابلوهای زیبای آبستره یا انتزاعی که زیر پایمان است قدرت و شکوه خداوند را ستایش می‌کنیم.

«تیموتی مون»، معمار و عکاس استرالیایی است که در دانشگاه سیدنی در رشته‌ی معماری تحصیل کرده، اما بعدتر هنگام عکاسی سیاه و سفید از بناها متوجه علاقه‌ی بی‌اندازه‌اش به عکاسی شد. او بعدتر از طریق همسرش متوجه شد که چه قدر به عکاسی از منظره‌های طبیعی علاقه‌مند است و چه دنیای شگفت‌انگیز و بی‌نهایتی در برابر اوست. او در این سال‌ها به عکاسی هوایی از مناظر طبیعی هم علاقه‌ی خاصی نشان داده و با استفاده از پهپاد، مناظر شگفت‌آوری را از زاویه‌ی دید پرندگان کشف می‌کند. تیموتی مون به عکاسان تازه کار پیشنهاد می‌کند: «هیچ‌وقت در اولین بازدید از یک مکان دوربین دست نگیرید. این کار کمک می‌کند که تمرکز کنید، لذت ببرید، کشف کنید و سوژه و مکان عکاسی‌تان را درک کنید. من اغلب نیاز دارم سه بار یا بیشتر از یک مکان دیدن کنم تا حس منحصر به فرد آن مکان را درک کنم.»

